



## آغاز منع تدوین

جریان منع کتابت و تدوین حدیث و به دیگر سخن، عدم لزوم نگارش و ثبت و ضبط گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چونان اندیشه‌ای در ذهن کسانی، ریشه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارد. قریشیان - حال به هر انگیزه‌ای - بر این پندار بودند و کتابت کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را روا نمی‌دانستند، عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید:

من هر آن چه از پیامبر می شنیدم می نوشتم و با این کار می خواستم از تباهی آن ها جلوگیری کنم. قریش مرا از این کار بازداشتند و گفتند: «هر آن چه از پیامبر می شنوی می نویسی، و حال آن که پیامبر بشری است که در حال خشنودی و ناخشنودی سخن می‌گوید؟...» (۱)

برخی از پژوهشگران بخشی از این نقل را (رسول الله بشر يتكلم في الغضب والرضا) نشان انگیزه این موضع‌گیری قریشیان در برابر کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانسته اند، بدین معنا که آنان از این که سخنانی از پیامبر نشر شود که از سرّ خشنودی درباره کسانی و از سرّ خشم درباره کسانی گفته شده است، تن می‌زدند و عملاً این حرکت، نوعی آینده‌نگری برای حراست از موقعیت افراد و زدودن موانع برای دست‌یابی بر قدرت و حاکمیت بود. (۲) گو این که این تحلیل چندان دور از واقع نمی‌نماید، به ویژه با توجه به برخورد قریشیان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آستانه رحلت، و نصوصی که می‌تواند انگیزه‌های سیاسی آن ماجرا را بنمایاند. اما گفتنی است که واقعیت ذهنی بسیاری از قریشیان درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دقیقاً چنین بوده است؛ یعنی آنان نه تصور درستی از جایگاه نبوت داشته‌اند و نه درک درستی از اهمیت و جایگاه کلام آن بزرگوار.

## در آستانه رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

به هر حال، این اندیشه یک بار دیگر نیز، به گونه‌ای ناهنجار، شکفت انگیز و اسف بار در آستانه رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظهور یافت، ابن عباس می‌گوید:

چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آستانه رحلت قرار گرفت، و در خانه کسانی بودند از جمله عمر بن خطاب، پیامبر فرمود: "ابزار نوشتن بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید؛" عمر گفت: درد بر پیامبر چیره گشته است، کتاب الهی را پیش خود دارید و کتاب الهی ما را بسنده است... (۳)

پیش‌تر آورده ایم که در نقل‌های مختلف، «ان الوجد قد غلب علی رسول الله...» آمده است و در نقل‌هایی که گوینده آن یاد نشده آمده است که او گفت: «هجر رسول الله» و یا «ان رسول الله یهجر». این موضع‌گیری، بی‌گمان از جمله برای چاره‌جویی در شکل دهی جریان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، اما پیش‌تر از هر چیزی نشان آغازین موضع صریح سیاست‌بازان جامعه نو پای اسلامی است در جهت رقم زدن سیاست و ثقافت آینده جامعه اسلامی.

به هر حال، با این همه، توان گفت که قبل از استقرار خلافت خلیفه‌ی اول، جریان منع کتابت و تدوین حدیث جدی نیست، و از عدم تدوین حدیث و منع نگارش آن به طور عملی اثری نمی‌توان یافت. نصوص تاریخی نشان آن است که



خليفة اول نیز حدیث را می‌نگاشته است، آهنگ منع، پس از نگارش و ثبت آن بوده است. در منابع حدیثی و تاریخی از عایشه نقل کرده اند که:

پدرم پانصد حدیث از گفتار رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جمع کرده بود، شبی خوابید و اما آرام نداشت، من اندوهگین گشتم، و از ناآرامی‌اش سؤال کردم، چون آفتاب برآمد، گفت: دخترم احادیثی که نزد تو است بیاور، آوردم، آتش فراخواند و آن‌ها را بسوزاند... و نیز آورده‌اند:

ابوبکر پس از رحلت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردم را گرد آورد، و گفت: شما از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن‌ها گزارش می‌کنید و در آن اختلاف‌ها می‌کنید، پس از شما اختلاف‌ها بیشتر خواهد شد. از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چیزی نقل نکنید و اگر کسی از شما سؤال کرد، بگویید: بین ما و شما کتاب الهی است، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید. (۵)

آن‌چه ابوبکر را ناآرام کرده بود چه بود؟ و مردم در آغازین روزهای پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در نقل چه چیزهایی اختلاف کرده بودند و اختلاف داشتند. آیا این گزارش تأمل برانگیز نیست؟! به آن روزگاران جز مسئله خلافت و پیشوایی، مورد دیگری جای گفت‌وگو داشت؟! این سخن ابوبکر نوعی هم‌آهنگی با آهنگ آن که نگاشتن را در آستانه رحلت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جلو گرفت، نیست؟! ذیل کلام ابوبکر شگفت‌انگیز است؛ و یادآور کلام معجزه شیم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که فرمود:

به زودی مردی تکیه زده بر مسند قدرت، چون سخن من بشنود، گوید: «بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَحْلَلْنَاهُ وَ مَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَرَامٍ حَرَّمْنَاهُ أَلَا وَإِنَّ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مِثْلُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ؛ بین ما و شما کتاب الله هست، حلال‌اش را حلال و حرام‌آن را حرام می‌دانیم. هان! بدانید، آن‌چه را پیامبر حرام بداند چنان است که خداوند حرام داشته است.» (۶)

این کلام در منابع بسیار و از طرق گونه‌گون، فراوان نقل شده است و بر ژرف‌نگران تردیدی را باقی نمی‌نهد که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آینه زمان، موضع مسندنشینان خلافت را می‌نگرد و مردمان را به بیداری و تأمل فرا می‌خواند. بیهقی گویا از این منظر نگریسته که آن را افزون بر «سنن» در کتاب ارجمندش دلائل النبوة نیز آورده است؛ و شیخ محمد ابوشهبه پس از نقل حدیث نوشته است:

این حدیث به لحاظ نقل ثابت است و استوار و محتوای آن نیز چنین است و عقل و درایت، و قرآن کریم مؤید آن. (۷)

### تلاش در تحریف معنای حدیث

آن‌چه آوردیم روشن است و بی‌نیاز از بیان و غیر قابل تردید. چرا که «اریکه» [در صدر حدیث: یُوشِكُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُكذِّبَنِي وَهُوَ مُتَكَيِّ عَلَى أَرِيكْتِهِ يُحَدِّثُ بِحَدِيثِي فَيَقُولُ...] را لغویان، تخت سلطنت، تخت آذین بسته، نشیمن گاه پشتی‌دار، یا مطلق تخت معنا کرده اند، (۸) شافعی نیز آن را چنین تفسیر کرده است (۹) که روشن است کنایه از مسندنشینی و تکیه بر قدرت است. و تعبیر «یوشک» نیز نشان آن است که تحقق این شعار زودرس است؛ و ذیل کلام ابوبکر دقیقاً هم‌گون با پیش‌گویی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؛ و کسی جز او - که به لحاظ تاریخی بر روزگار



رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نزدیک باشد چنین سخنی بر زبان نرانده است، این‌ها و جز این‌ها تردید باقی نمی‌نهد که پیامبر اکرم از آن کلام، ابوبکر را مراد کرده بوده است.

اما کسانی کوشیده‌اند بگویند: «مراد مترفهان شادخواری [خوشگذران] هستند که خوش‌نشین‌اند و دانش را از جایگاه اصلی آن فرا نمی‌گیرند.» (۱۰)

روشن است که این تفسیر بسی دور از واقع است، تدبّر در آهنگ کلام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم به روشنی نشان آن است که آن کس تکیه زده بر قدرتی است که توان امر و نهی دارد و از مردم می‌خواهد که در گشودن گره‌ها و یافتن پاسخ سؤال‌ها به قرآن مراجعه کنند و از مراجعه کردن به حدیث پیامبر تن‌زنند؛ آیا خوش‌نشینان تکیه‌زده بر پشتی در درون خانه‌ها چنین‌اند؟ و آیا سیاق کلام پیامبر این است که بگوید چه کسانی آگاهی‌ها را از کجا می‌گیرند؟ نقل‌های مختلف آن که در منابع گونه‌گون ارائه شده به روشنی نشان این است که مصداق کلام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یک نفر است و او آهنگ منح از مراجعه به کلام پیامبر را دارد و نه جز آن.

### در روزگار عمر

منع نشر و تدوین حدیث به روزگار خلافت عمر شدت یافت و او با تمام توان از نشر و تدوین حدیث جلو گرفت، با این‌که در آغاز می‌نوشت و بر ضبط و ثبت حدیث اهتمام داشت. گویا مسلمانان بیانیه ابوبکر و موضع وی را چندان جدی نگرفته بودند و افزون بر علی علیه‌السلام و باورمندان به شیوه و راه وی، کسان دیگر نیز بر تدوین و نشر حدیث همت می‌گماشتند، ابن سعد می‌نویسد:

احادیث به روزگار عمر بن خطاب فراوان گشته بود، او از مردمان خواست تا احادیث نگاشته شده را بیاورند؛ و چون چنین کردند، دستور داد بسوزانند. (۱۱)

عمر کسانی از محدثان کوفه را از جمله «قَرظَةُ بن کعب» را به مدینه فرا می‌خواند و به آنان دستور می‌دهد که از نقل و نشر حدیث خودداری کنند، (۱۲) از این روی آورده‌اند که چون «قرظه» از این سفر بازگشت هرگاه از او نقل حدیث را می‌خواستیم، می‌گفت: عمر ما را از آن نهی کرده است، (۱۳) و قرظه خود گفت: پس از آن من هرگز سخنی از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نقل نکردم. (۱۴) خطیب بغدادی آورده است که:

عمر بن خطاب را خبر رساندند که در میان مردم کتاب‌ها و حدیث‌هایی است؛ آن‌را خوش نداشت، آن‌گاه گفت: هان مردم! به من رسیده است که در میان شما کتاب‌هایی به هم آمده است، استوارترین آن‌ها دوست‌داشتنی‌ترین است نزد خدا. همگان کتاب‌ها را به نزد من آورند تا من درباره آن‌ها اظهار نظر کنم. مردمان چنین پنداشتند که می‌خواهد بدان‌ها بنگرد و با حقیقتی بسنجد تا در میان نگاشته‌ها چندگانگی نباشد، اما چون کتاب‌ها را آوردند آن‌ها را طعمه آتش ساخت. (۱۵)

در نقل‌های دیگری آمده است که عمر آهنگ نگاشتن «سُنَن» را داشت، او در این‌باره با اصحاب پیامبر به رایزنی پرداخته است، و آنان روا داشته‌اند که نگاشته شود، اما عمر پس از یک ماه تأمل به این نتیجه رسیده است که حدیث، کتابت نشود. (۱۶)



آن چه آوردیم از یک سوی نشان آن است که قبل از منع عمر از کتابت حدیث، در میان مردم نگاشته‌های فراوانی بوده است. و از سوی دیگر این که عمر در منع می‌اندیشد، و با صحابیانی به رایزنی می‌پردازد و پس از آن آهنگ منع می‌کند و در این منع به هیچ روی به مستندی شرعی استناد نمی‌کرد، نشان آن است که در این تصمیم، او فقط اندیشه استبدادی خود را به اجرا گذاشته است؛ بدین حقیقت برخی از پژوهشگران عامه نیز راه برده‌اند، آقای شیخ محمد، محمد ابوزهو نوشته است: «منع حدیث، دیدگاه عمر بود که با توجه به وضع مردم آن روزگار، آن تصمیم را گرفت.» (۱۷) و چنین بود که متخلفان را به ضرب شلاق و یا زندان سیاست می‌کرد، عبدالرحمن بن عوف می‌گوید:

عمر بن خطاب از تمام بلاد اسلامی، عبدالله بن حذیفه، ابودرداء، ابوذر، عقبه بن عامر و برخی دیگر از اصحاب را فراخواند، و گفت: این احادیث چیست که در بلاد می‌گسترید؟ گفتند، ما را از پراکندن حدیث باز می‌داری؟! گفت، نه! در پیش من باشید، تا زنده‌ام جدا نشوید، ما بهتر می‌دانیم چه چیز را از شما فرا گیریم و چه چیزی را وانهیم. بدین‌سان آنان تا عمر زنده بود از وی جدا نشدند! (۱۸)

چنین شد که بسیاری از حدیث گفتن تن زدند، (۱۹) و بسیاری جز در نهان‌گاه‌ها، حدیث نقل نکردند. (۲۰) شعبی گفت: دو سال [یا یک سال و نیم] با عبدالله بن عمر نشستیم و هرگز نشنیدیم که او سخنی از پیامبر باز گوید. و سائب بن یزید گفت:

«با سعد بن ابی وقاص، حج گزاردم، و تا بازگشت به مدینه از وی حتی یک سخن از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشنیدم.» (۲۱)

و اگر کسی جز این انجام داد و کار وی به حکومت رسید، سیاست شد. ذهبی آورده است که: «عمر، ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری را به زندان افکند و گفت شما از پیامبر فراوان حدیث نقل می‌کنید.» (۲۲)

بدین‌سان، عمر از نشر حدیث جلو گرفت و از این که کلام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تدوین شود مانع شد؛ و همواره تأکید کرد که حدیث را ننویسید، و کمتر حدیث بگویید (۲۳) و بر بلاد اسلامی بیانیه نوشت که از این روش هرگز روی برنتابند و اگر کسی نگاشته‌ای دارد آن را محو کند. (۲۴)

## روزگار عثمان

عثمان که از شورای آن چنانی سر برآورد؛ با پذیرفتن یکی از شرایط مهم آن، که عبدالرحمن بن عوف فراز آورده بود، بر مسند قدرت نشست، یعنی «ادامه شیوه شیخین در خلافت»؛ (۲۵) بی‌گمان نمی‌توانست راهی جز راه آنها رود، بدین‌سان درباره حدیث و نشر و تدوین آن گفت: «هیچ کس را روا نیست که حدیثی را که به روزگار ابوبکر و عمر شنیده است (۲۶)، گزارش کند.» (۲۷)

با این همه گویا به هنگام خلافت عثمان، اندکی تسامح در نقل حدیث روا شده است و کسانی از مدینه نمی‌توانستند بیرون بروند، بیرون رفته‌اند و زندانیان آزاد گشته‌اند، اما آیا همه می‌توانستند حدیث بخوانند، و سخن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کنند، هرگز! بنگرید:



ابوذر نزد جمره وسطی نشسته بود؛ مردم بر گرد او جمع بودند، سؤال می‌کردند و پاسخ می‌شنیدند. مردی کنارش ایستاد و گفت: مگر از فتوا دادن منع نشده‌اید؟ ابوذر سر بالا گرفت و گفت: تو بر من رقیب هستی؟ این را بدان! که اگر شمشیر را بر این جا نهید [اشاره کرد به گردن] و بدانم که قبل از آن که کارم را بسازید، می‌توانم کلمه‌ای از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بگویم، آن‌را خواهم گفت. (۲۸)

ابوذر به خاطر پرده‌داری‌ها و صراحت‌گویی‌ها و افشاگری‌ها علیه حاکمیت و پراکندن کلام رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مقابل مفسران و عالمان درباری، چون کعب الاحبار، تبعید می‌شود به شام، تا در زیر برق شمشیر معاویه آرام گیرد، اما چنین نمی‌شود، جاسوسان معاویه جای در جای دنبال او بودند و به مردم فرمان داده بودند که هرگز همراه او نشوند، چنین است که احنف بن قیس می‌گوید:

به شام رفتم و نماز جمعه به جای آوردم، مردی را دیدم که هرکس به او می‌رسید از وی کناره می‌گرفت، نماز خواند و کوتاه خواند، کنارش نشستم و گفتم: بنده خدا تو کیستی؟! گفت: ابوذر. گفت: و تو؟ گفتم: احنف بن قیس هستم! گفت: از کنارم برخیز تا به تو شری نرسد. گفتم: چگونه؟ گفت: معاویه فریادگری روانه کوی و برزن کرده است و او چنین فراز آورده است که: "هیچ کس با من نشیند."

عثمان به سرنوشتی که رفتارش بر او رقم زده بود دچار شد، و روزگاری گذشت و معاویه با نیرنگ و ستمگری بر حکومت چنگ انداخت و همانند سلف خود بیانیه صادر کرد که:

هرگز سخنی از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل نکنید جز آن‌چه به روزگار عمر نقل شده است. (۲۹)  
چرا؟ این همان بیانیه‌ی عثمان است و نتیجه روشن، یعنی هر آن‌چه با حاکمیت و سلطه هم‌سوی است گزارش شود و جز آن نه، و به عبدالله بن عمر پیام فرستاد که: «اگر به من گزارش دهند که تو حدیث می‌گویی بی‌گمان گردنت را می‌زنم.» (۳۰)

و چنین است گزارش کسانی دیگر چون عبدالله بن عمر بن عاص که گفت:

«این امیران، ما را از حدیث‌گویی نهی کرده اند.» (۳۱)

بدین‌سان معاویه نیز بر راه اسلاف خود رفت و جز روزگار اندک حاکمیت حق؛ و حاکمیت علی علیه‌السلام عملاً نقل و تدوین حدیث به طور رسمی جلوگیری شد؛ با این تفاوت که به روزگار حاکمیت بنی امیه، و به ویژه روزگار معاویه، دامنه و منع و جعل بگسترده، و معاویه با بیانیه‌ها از یک سوی، ناقلان فضایل علی علیه‌السلام را مهدور الدم اعلام کرد و از سوی دیگر به وضع و جعل دستور داد و در همین حال و هوا بود که «اسرائیلیات» نیز بگسترده. (۳۲)

## امیران و هم سویان با امیران

برخی از صحابیان این منع را برنتابیدند و از هر فرصتی برای پراکندن حق بهره گرفتند. اکنون این را نیز بگویم که حاکمیت، نقل را بر امیران روا دانسته بود، و روشن است که چرا؟! و نیز کسانی که با امیران هم‌سوی بودند و با ضرب آن‌ها می‌رقصیدند. عمر به کسی [گویا ابن مسعود] که فتوا می‌داد و حدیث نقل می‌کرد، گفت: تو امیر نیستی، و این کار، امیران را رسد. (۳۳) و چون از عبدالله بن عمر می‌پرسیدند، می‌گفت: به سوی امیر شوید و از وی بپرسید. (۳۴) هشام بن



عروه نیز می‌گوید که چون از پدرم سؤال می‌شد، می‌گفت: پاسخ، ویژه سلطان است. (۳۵) و زید بن ثابت نیز فتوا در برخی امور را ویژه معاویه می‌دانست و... (۳۶)

افزون بر اینان، حاکمیت به کسانی نیز اجازه داده بود فتوا صادر کنند و حدیث بگویند، از جمله عایشه. (۳۷) عایشه به جهاتی میدان‌دار فتوا بود، (۳۸) از این روی کسانی از جمله زید بن ثابت بدو حسد می‌ورزیدند. زید بن ثابت که هم‌سویی و هم‌گامی وی با حاکمیت و گام‌های او در استوارسازی پایه‌های حکومت، روشن است و همو است که ابن اثیر گفته است:

عثمانی بود، و در نبردهای علی علیه‌السلام وی را همراهی نکرد. (۳۹)  
و درباره او آورده‌اند که:

عثمانی بود، و مردمان را بر دشنام دادن به علی علیه‌السلام ترغیب می‌کرد. (۴۰)

بدین‌سان طبیعی است که او مسند قضا و افتا را به عهده داشته باشد و ریاست قضا، فتوا و قرائت را به روزگار عمر و عثمان. (۴۱) و چنین است عبدالرحمن بن عوف که اجازه دارد آن‌چه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیده است واگوید و بر اساس آن فتوا دهد. (۴۲) ابوموسی اشعری نیز چنین است، (۴۳) و ابوهریره که عمر، ابتدا به شدت با این‌که حدیث نقل کند مخالفت می‌کند (۴۴) و سپس اجازه می‌دهد. (۴۵)

بدین‌سان حدیث‌گویی و تدوین آثار و مآثر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بوته‌ی منع ماند، و حاکمان پس از وی که بر مردم حکم می‌راندند، به جز روزگار علی علیه‌السلام، مردمان را از نقل و نشر و تدوین حدیث بازداشتند و کسان معدودی هم‌سوی و هم‌رأی با حکومت توانستند، حدیث گویند، فتوا صادر کنند، و کسان بس اندکی آن جوّ حاکم و دستور حکومت را برتنبایدند و حدیث گفتند و به تدوین آن همت گماشتند. اکنون بنگریم آنان که به منع تدوین و نشر حدیث همت گماشتند چه توجیه و دلیلی بر این کار داشتند و یا بهتر بگوییم آنان که کوشیده‌اند تا این عمل را توجیه کنند، چه توجیهاتی پرداخته‌اند.

### ۱. آمیختگی سره با ناسره

آوردیم که شعار منع حدیث‌گویی را اولین بار ابوبکر فراز آورد، در کلامی که پیش‌تر نقل کردیم در ذیل آن آمده است: عایشه می‌گوید به پدر گفتم: چرا سوزاندی؟ گفت: در هراسم که بمیرم و احادیثی از کسی که بدو اطمینان کرده‌ام در پیش من باشد و به واقع بدان‌گونه که نقل کرده نباشد [یعنی اطمینان من ناروا باشد و نقل وی ناستوار].  
در سخن دیگر خلیفه در جمع مردم گفته بود:

در آن‌چه از پیامبر نقل می‌کنید اختلاف دارید و مردم پس از شما بیش‌تر اختلاف خواهند کرد، بنابراین هرگز از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدیث نگویند، کتاب خدا شما را بسنده است.  
اگر آن‌چه نقل شده است از خلیفه باشد، به واقع بسی شگفت‌انگیز است و اگر توجیه‌گران، آن‌را تراشیده‌اند و بر ذیل کلام وی افزوده‌اند و یا بدو برساخته‌اند، شگفت‌انگیزتر.

نقد این دیدگاه





عایشه می‌گوید: پدرم آن شب تا صبح دگرگون بود و غمناک و صبح‌گاه چنان گفت. اولین سؤال این است که، ابوبکر بر آن چه از دیگران گرفته بود مطمئن نبود، از این روی بر همه آتش افکند چرا؟! بخش‌هایی را که مستقیم نقل کرده بود چرا آتش زد؟ آیا می‌شود باور کرد با آن همه ادعای نزدیک بودن با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیش‌ترین نقل‌های وی با واسطه بوده است؟!

دو دیگر آن که، ابوبکر می‌گوید می‌ترسم به آنان که اطمینان کرده‌ام، درست نقل نکرده باشند، سؤال این است که مگر احتمال کذب و سهو در خبر، خبر را از اعتبار می‌افکند؟ نتیجه‌ی این سخن از اعتبار انداختن خبر ثقه نیست؟ بدین‌سان نمی‌توان به آن چه در اختیار داریم تکیه کرد و در هر آن چه نقل شده است باید بدیده تردید نگریست. آن چه پیش‌تر ثابت کردیم که حدیث به روزگار رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نوشته می‌شده است و آن بزرگوار بدان امر کرده بود، خلیفه این را می‌داند یا نمی‌داند؟! آیا این نوعی رویارویی با موضع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست؟

سه دیگر این که، این سخن ابوبکر را اگر باورمندان به وی، بپذیرند، لازمه‌اش این است که محتوای صحاح و مسانید را یک‌سر تباه سازند، چون در همه ناستواری نقل محتمل است. گویا خلیفه از سیره عاقلان، و مسلمانان در عمل به سخن عادل و ثقه خبر ندارد. و نمی‌داند که پیامبر در نبردها و... بدان خبرها تکیه می‌کرد و لزوم واری را فقط در خبر فاسق روا می‌داشت.

طرفه آن که خلیفه در آن چه نقل کرده است، کذب و ناستواری را روا می‌داند، و با این که، این همه را از صحابه نقل کرده است، پس کسانی چون ابوحاتم رازی و ابن حجر عسقلانی و... صحابه را یک‌سر عادل دانسته‌اند و از کذب، شک و تردید به دور! (۴۶) و مآلاً چنان که ابن اثیر گفته است؛ هرگونه جرح در سخن و شخصیت آن‌ها ممنوع تلقی شده است. (۴۷) این داوری‌ها یک‌سر همه در تضاد با گواهی خلیفه است درباره شخصیت و سخن صحابیان، و گویا ابوبکر صحابه را بهتر از ابن حجر و... می‌شناخته است!!

افزون بر آن چه یاد کردیم، از یادکرد این نکته نمی‌شود گذشت که آقای خلیفه در آن چه در اختیار داشت، شک داشت و شک وی، حدیث را در دیدگاه وی از اعتبار می‌افکند، در نزد دیگران چطور؟! آیا چون در اعتبار آن تردید داشت آتش زدن آن‌ها و تباه کردن میراث رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روا بود؟ خلیفه می‌توانست گزارش احادیث را مجاز بداند و بر دیدگاه خودش در تردید و شک تأکید کند و... با توجه به این که بارها تأکید کرده‌ایم که منع نقل و تدوین به هیچ روی مستند شرعی نداشت. در سخن دیگر خلیفه، اختلاف مردم در نقل‌ها انگیزه‌ی فرمان «لاتحدثوا عن رسول الله» و تأکید بر این که قرآن ما را بسنده است دانسته شده!

نخست آن که، رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که امر بر نقل و تدوین کرده بود، و معلمان و مبشرانی به بلاد می‌فرستاد، به این اختلاف دیدگاه‌ها و نقل‌ها هم توجه داشت، از این رو تأکید بر استوارگویی و به دوری از دروغ تأکید می‌کرد؛ خلیفه چرا برخلاف سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل می‌کند؟ خلیفه می‌توانست با توجه دادن به این گونه‌گونی نقل‌ها آن‌ها را به استوارگویی فرا خواند، و با تشکیل لجنه‌ای و روشن ساختن احادیث استوار، به سنجش احادیث دیگر با آن سخن‌ها دستور دهد، با توجه به این که به روزگار ابوبکر هنوز مردم و مسلمانان پراکنده نشده بودند و این کار به درستی عملی بود.



دیگر این که آن چه خلیفه نگاشته بود چه بود؟! سخنانی بود ناکارآمد و غیرمرتبط با زندگی انسان و احکام الهی؟! که یکسر چنین بودن آن‌ها بعید است! و اگر چنین نبود و بسیاری مشتمل بر احکام و مسایل مرتبط با زندگی بود - که از پیامبر نقل شده بود- چرا تباه ساخت؟! و دستور به تباهی آن داد.

و بالاخره شگفتا از کلام پایانی وی که «بین ما و شما کتاب الهی است» و ما بدان پیش‌تر اشاره کردیم و اینک، بگذریم از این که گفتار بلندی چون حدیث «ثقلین» عدم امکان انفکاک این دو را نشان می‌دهد و پیوند تنگاتنگ این دو با هم انکار ناکردنی است، فقط یک سخن از پیشینیان را در نقد این کلام بیاوریم و بگذریم:

عمران بن حُصَین (۴۸) از سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن می‌گفت، مردی به پاخاست و گفت: هان! ابا نُجَید، با ما از قرآن سخن بگو!

عمران به او گفت: تو و یارانت قرآن را می‌خوانید، آیا از نماز و احکام و حدود آن، از زکات در طلا، شتر و گاو و دیگر اموال و چگونگی‌های آن می‌توانید بر پایه قرآن سخن بگویید؟! می‌نگری که در محضر قرآنی، اما حقایق بسیاری بر تو پوشیده است. (۴۹)

در نقل دیگری آمده است:

عمران بن حصین گفت تو مرد ناآگاهی هستی، آیا در کتاب الهی می‌یابی که باید نماز ظهر را چهار رکعت و آهسته خواند؟ سپس از نماز و زکات سخن گفت، و پرسید: آیا چگونگی این‌ها را در کتاب خداوند می‌یابی؟ این‌ها در کتاب خداوند به اجمال آمده است و سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چگونگی آن‌ها را تفسیر کرده است. (۵۰)

به پندارم این مطلب روشن‌تر از آن است که نیازمند تفصیل بیشتر باشد، و بعید می‌نماید که آقای خلیفه بدین نکته و نکته‌های دیگر توجه نداشته باشد، از این روی تردیدی نیست که آن چه وی را غمناک ساخته بوده است و تا سحرگاه اندیشیدن بدان، خواب را از چشمانش ربود، باید نکته‌ای دیگر و راز و رمزی دیگر داشته باشد که پس از این بدان خواهیم پرداخت. (۵۱)

## ۲. جلوگیری از ترک قرآن و اشتغال به غیر آن

مانعان در توجیه عمل منع و توجیه‌گران عمل آنان در توجیه منع تدوین و نشر حدیث، گفته‌اند: منع از حدیث‌گویی و تدوین سخن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چارچوبی برای حراست از ساحت قرآن و جلوگیری از اندراس قرآن بود؛ که مردمان با اشتغال به غیر آن، از قرآن روی برنتابند و جایگاه والای قرآن با روی آوردن به حدیث در ذهن و زبان مردمان ضربه نپذیرد و شعاع قرآن در جامعه فرو نکاهد. خلیفه دوم در بخشی از آن چه پیش‌تر به نقل از وی آوردیم گفته است:

من آهنگ آن را داشتم که حدیث را بنویسم، اما امت‌هایی من را یاد آورد که بر گفتار پیامبران روی آوردند و بدان مشغول شدند و کتاب الهی را فراموش کردند، به خدای سوگند کتاب الهی را با چیزی در نمی‌آمیزم. (۵۲)

این توجیه خلیفه را برخی از عالمان و محدثان پذیرفته و در توجیه عمل خلیفه آورده‌اند، خطیب بغدادی نوشته است: ثابت است که پیشینیان بدان جهت که مردمان با اشتغال به غیر قرآن از کتاب الهی روی برنتابند، کتابت را ناروا می‌دانستند. (۵۳)





از پژوهش‌گران معاصر آقای دکتر نورالدین عتر نیز این تحلیل و توجیه را پذیرفته و نوشته است:

به نظر ما آن چه می‌تواند منع تدوین را توجیه کند، ترس از ترک قرآن، یا روی آوردن به غیر قرآن است. (۵۴)

آقای اکرم ضیاء العمری نیز در ضمن توجیه‌ها، این دیدگاه را آورده و به «رامهریزی» نیز نسبت داده است. (۵۵)

سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مفسر و مبین قرآن است، بدین‌سان آیا می‌توان تصور کرد که روی آوردن به سنت از قرآن باز می‌دارد و آن‌را به نسیان می‌سپارد؟! «کلمه حق یراد بها الباطل». تأکید بر قرآن در این سیاست چیزی جز نفی سنت - به لحاظی که پس از این خواهیم گفت - نیست، مگر نه این است که سنت هم‌گون قرآن است (ألا إني أوتيت القرآن و مثله معه : آگاه باشید که به من قرآن و حقایقی مثل آن داده شد.) و بخش عظیمی از آن در ترغیب به فهم قرآن و تشویق در جهت درک قرآن و یافتن چگونگی دستیابی به آموزه‌های قرآن است. اکنون آیا اگر کسانی به این همه روی آورند، از قرآن روی برمی‌تابند و یا در فهم قرآن، گامی فراتر برداشته و تلاشی ژرف‌تر خواهند کرد؟

شگفتا، این سخن را کسانی می‌گویند که صحابه را تا سر حدّ «عصمت» فراز می‌آورند، و عدالت آنان را یک‌سر می‌گسترند، و خطا و اشتباه و تردید را بر آن‌ها روا نمی‌دارند، آیا این‌گونه کسان قرآن را ترک می‌کردند؟! یعنی حرام قطعی روشن را مرتکب می‌شدند؟ باور به این مطلب طعن بر صحابیان نیست؟ آیا می‌توان تصور کرد که صحابیان که بی‌گمان در میان آنان، دل‌دادگان به حق و قرآن‌مداران استوار اندیش، کم نبودند، با روی آوردن به حدیث از قرآن روی برمی‌تافتند؟! و تابعین چنین می‌کردند؟ آیا این به گونه‌ای توهین به مسلمانان نیست؟ «کبرت کلمة تخرج من افواههم

ان يقولوا الا کذبا...»

### تأملی در یک سخن

آن‌چه از خلیفه آوردیم که از یک سو، نشان منع تدوین بود و تباه‌سازی نگاشته‌های حدیثی، و از سوی دیگر، توجیه و تحلیل منع حدیث‌گویی و تدوین - که نقل‌های آن بسیار و عباراتش گونه‌گون است - از جمله در برخی از آن نقل‌ها آمده که خلیفه پس از آن که روایت‌ها را طعمه آتش ساخت، گفت:

«مشناة کمشناة اهل الکتاب»

در منابع آمده است: «مشناة کمشناة». محققان بر این باورند که «مشناة» است و نه «مشناة»، بدان‌گونه که ابتدا نقل کردیم. (۵۶) اکنون چگونگی این عنوان را در فرهنگ یهودی بنگریم:

عالمان یهودی در یک تقسیم‌بندی کلی به «قراؤون» و «ربانیون» تقسیم می‌شدند، گروه اول بدین ویژگی شناخته می‌شدند که بر کتابت باور نداشتند؛ و جز تورات مصدري برای معرفت نمی‌شناختند، برخلاف گروه دوم که به تدوین و نگارش باور داشتند و «تلمود» را که نگاشته‌ای بود از روایات شفاهی، چونان تورات می‌پذیرفتند. «تلمود» مجموعه‌ای بود از «مشناة» که روایات شفاهی بود و شرح آن «جمار» که چون یک‌جا جمع شد به تلمود نام‌بردار گشت. (۵۷)

بدین‌سان - چنان که برخی از پژوهشیان احتمال داده‌اند - (۵۸) بعید نمی‌نماید که خلیفه این دیدگاه (ننوشتن به جز کتاب الهی) را از جناب «کعب الاحبار» که پیوندی ناگسستی با خلیفه داشت و خلیفه او را چونان گشاینده‌ای برای گروه‌های فکری و پرسش‌هایش پذیرفته بود، برگرفته باشد و با شعار «مشناة کمشناة اهل الکتاب» بر این پندار رود که



احادیث باید به همان‌گونه در تبادل شفاهی بماند و نگاشته نشود، که صد البته سپس از این موضع نیز باز می‌گردد و کتابت و نشر را یکسر جلو می‌گیرد.

نکته دیگر در کلام خلیفه، مانند سازی سنت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به «مشناة» یهودیان است که گزارش‌ها و تفسیرهای عالمان یهودی بوده است و نه کلامی وحیانی، از این روی «قراء» آن‌ها را از وضع و جعل فقهای اسرائیلی می‌دانستند و شایستگی کتابت به آن‌ها نمی‌دادند تا در برابر کتاب الهی مصدری نباشد. آیا خلیفه با این مانند سازی، کلام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نیز دارای چنین جایگاهی می‌داند و نه فراتر از آن، و مآلاً لزومی در ثبت و نگارش آن نمی‌بیند؟ (۵۹) یا این که اندیشناکی او از نشر حدیث رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در گستره جامعه و ایجاد مشکل در حکومت، او را بدین سوی سوق داده بود، نکته‌ای است تأمل برانگیز که به بخشی از آن پس از این خواهیم پرداخت. این را نیز بیفزاییم که واژه «سنت» برای گفتار رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به روشنی در میان مسلمانان شناخته شده بود و تعبیر یاد شده و مانند سازی آن با سنت را اولین بار خلیفه دوم طرح می‌کند. (۶۰)

### ۳. کتابی هم سنگ «کتاب الله»!

برخی از مانعان از تدوین، در توجیه و تحلیل سخن خود، گاه چنین آورده‌اند که این منع به لحاظ پیراسته‌سازی کتاب الهی از همگون‌های دیگر و جلوگیری از آن بوده است که در ذهن و زبان مردم، کتابی دیگر هم سنگ کتاب الله قرار گیرد. از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز آورده‌اند که پس از نهی فرمود:

«کتاب مع کتاب الله، امحضوا کتاب الله و اخلصوه» (۶۱)

کتابی هم‌سنگ با کتاب خداوند؟! کتاب خداوند را یک‌دست سازید و آن‌را از جز آن بپرايید.

ما صدور چنین سخنی را بعید نمی‌دانیم، اما بر این باوریم که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این سخن را در پیراسته‌سازی کلام الهی از اندیشه‌های دخیل، فرموده و بر این تأکید کرده است که دیگر هیچ سخنی و گرچه به پندار این که از کتاب‌های پیشین است، هم‌سنگ این سخن نیست. به دیگر سخن، شواهد و قراین بسیاری نشان آن است که کسانی از صحابیان سخن و یا سخنانی از تورات و... می‌یافتند و شگفت‌زده می‌شدند، و آهنگ نشر می‌داشتند، که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دریافته و منع کرده است و بر این نکته تأکید کرده است که هیچ سخنی هم‌سنگ کتاب الله نیست. (۶۲) نمونه‌هایی را بیاوریم:

عبدالله بن ثابت انصاری می‌گوید: عمر بن خطاب به محضر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد با نگاشته‌هایی از تورات، و گفت: برادری از بنی قریظه را دیدم؛ او برای من بخش‌هایی از تورات را نگاشت، نمی‌خواهید برای شما بخوانم؟! چهره پیامبر دگرگون گشت. عمر را به این حالت پیامبر آگاه کردند، آن‌گاه عمر گفت: به ربوبیت خداوند و دین بودن اسلام و رسالت محمد خشنودم. پیامبر آرام گرفت و فرمود:

به خدا سوگند، اگر موسی در میان شما باشد، و شما از او پیروی کنید و مرا وانهدید، گمراه خواهید شد. شما از میان امت‌ها بهره من هستید و من از میان پیامبران بهره شما. (۶۳)

در نقل دیگری آمده است:



عمر، نگاشته‌ای از تورات به عربی سامان داد و آن را به محضر پیامبر آورد و همی خواند، چهره پیامبر دگرگون شد، مردی از انصار گفت: هان فرزند خطاب! وای بر تو، چهره رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نمی‌نگری. آن‌گاه پیامبر فرمود: از اهل کتاب چیزی نپرسید؛ که آنان گمراه‌اند و شما را هدایت نخواهند کرد، آنان یا حق را تکذیب می‌کنند و یا باطل را تصدیق. به خدای سوگند اگر موسی در میان شما می‌بود، جز پیروی از من برای او روا نبود. (۶۴)

در گزارش دیگری آمده است:

عمر، به نگاشته‌ای از اهل کتاب دست یافت، آن را بر پیغمبر خواند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خشمگین شد و فرمود: هان پسر خطاب! به حماقت دچار شده، درباره این‌ها به حیرت افتاده‌اید؟! به خدا سوگند من حقایق پیراسته و سپیده‌گشا آورده‌ام، از آنان مپرسید... (۶۵)

در گزارش دیگری به نقل از عمر آورده‌اند که گفت:

به نگاشته‌ای از اهل کتاب دست یافتم و او را بر پوستی نگاشتم [و به محضر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفتم] فرمود: آن چه بر دست داری چیست؟ [گفتم:] کتابی است که نگاشته‌ام تا بر دانشم بیفزایم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خشمگین شد، بدان‌سان که چهره‌اش به سرخی گرایید، سپس مردم را فراخواند که در مسجد گرد هم آیند. انصار گفتند: پیامبر خشمگین گشته است. سلاح! سلاح! مردم آمدند به طوری که مسجد آکنده از جمعیت شد و منبر را حلقه زد. آن‌گاه پیامبر فرمود. هان مردم! به من گفتار جامع و فرجام حقایق داده شده است؛ حقایق پیراسته و سپیده‌گشایی را برای شما آورده‌ام، به حیرت نیفتید و به متحیران نزدیک نشوید. (۶۶)

این نقل‌ها فراوان است و در منابع بسیاری گزارش شده است. (۶۷) این گونه نقل‌ها از یک‌سو، نشان آن است که جامعه اسلامی آن روز به اندیشه‌های دخیل، آلوده بوده است و از سوی دیگر، نمایان‌گر آن است که کسانی با در نگرستن بدان‌ها شگفت زده می‌شدند و بدان‌ها روی می‌آوردند و پیام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به واقع جلوگیری از آمیختن قرآن با هر آن چیزی است که به مقدار کتاب الهی هم‌سنگ قرآن تلقی می‌شود و نه امر به عدم کتابت حدیث، البته خلیفه بیش‌تر از هر کس در چنین حال و هوایی بوده است، از این روی بر این باوریم که تأثیر خلیفه از اندیشه‌های یهود در عدم کتابت حدیث بعید نمی‌نماید.

آن‌چه تا بدین‌جا آوردیم سخنی بود در برخی از توجیه‌ها درباره‌ی عدم کتابت حدیث و نقد آن، در آینده با بحث از دیگر توجیه‌ها مطلب را پی می‌گیریم.

پی نوشت ها:

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تقييد العلم، ص ۸۱-۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۰۶. فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۱۷.

۲- معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۳، برخی از پژوهش‌گران سخنانی از این دست را در زمان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جمله نشأت گرفته از کینه برخی از قریش دانسته‌اند که گرچه به ظاهر عنوان اسلام را یدک می‌کشیدند اما در باطن از اعتقاد استوار به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آیین او برخوردار نبودند و حسد و کینه



- آنها گسترش نام و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را بر نمی تابد. به آن چه در متن آوردیم نویسنده هوشمند مصر آقای سعید ایوب نیز راه برده است بنگرید به: معالم الفتن، ج ۱.
- ۳- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۴؛ صحیح مسلم؛ ج ۳، ص ۱۲۵۸؛ شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۱؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۵۵ ( چاپ مؤسسه الرساله؛ ج ۵، ص ۳۵۱)؛ النص و الاجتهاد، ص ۱۵۲؛ صراع الحریة فی عصر المفید، ص ۸۸، با منابع بسیار؛ الايضاح، ص ۳۵۹؛ فصلنامه علوم حدیث، ش ۲، ص ۲۸.
- ۵- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵؛ علوم الحدیث و مصطلحه، ص ۳۹.
- ۶- مسند احمد بن حنبل ج ۴، ص ۱۳۱ ( چاپ دار احیاء، ج ۵، ص ۱۱۶)؛ سنن ابی داود، ج ۲ ص ۶۱۰؛ سنن دارمی ج ۱، ص ۹۶؛ سنن بیهقی ( السنن الکبری )، ج ۹، ص ۵۵۶؛ دلائل النبوة و معرفه احوال صاحب الشریعة، ج ۶، ص ۵۴۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۱.
- ۷- دفاع عن السنه، ص ۲۱۶.
- ۸- العین، ج ۵، ص ۴۰۴؛ النهایه ج ۱، ص ۴۰۱؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۱۲۲.
- ۹- الرساله، ص ۹۱.
- ۱۰- ابوعبدالله محمد بن احمد قرطبی این تفسیر از حدیث را از احمد بن محمد خطابی، از محدثان بزرگ اهل سنت نقل کرده است ( الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۸ )، و برخی از پژوهشگران معاصر آن را پذیرفته و نقل کرده اند ( دفاع عن السنه، ص ۱۰؛ دراسات حول القرآن و السنه، ص ۱۱۶).
- ۱۱- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰ ( ترجمه قاسم بن محمد بن ابی بکر).
- ۱۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۴-۵؛ المستدرک، ج ۱، ص ۱۸۲؛ جامع بین العلم و فضله، ج ۲، ص ۹۹۸.
- ۱۳- همان، ج ۱، ص ۷؛ همان.
- ۱۴- جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۹۹۸.
- ۱۵- تقیید العلم، ص ۵۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۸۸ ( با اندکی اختلاف).
- ۱۶- همان، ص ۴۹؛ جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۲۷۵ و ۲۴۷.
- ۱۷- الحدیث و المحدثون، ص ۱۲۶.
- ۱۸- کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۹.
- ۱۹- بنگرید به: جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۲۶۸ به بعد، باب کراهیه کتابه العلم و تخلیده فی الصحف.
- ۲۰- همان، ص ۲۸۱.
- ۲۱- سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۹-۶۰.
- ۲۲- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷.
- ۲۳- تاریخ ابن کثیر ( البدایه و النهایه )، ج ۸، ص ۱۰۷.
- ۲۴- جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۲۷۵؛ تقیید العلم، ص ۵۲.
- ۲۵- عمر در آخرین لحظات زندگی خود، شورایی پرداخت تا اعضای آن، سرنوشت خلافت را پس از وی رقم زنند. چگونگی ترکیب شورا، نتیجه ای جز سربرآوردن عثمان نداشت و این نکته از نظر تیزبین علی (علیه السلام) دور نبود



- که فرمود: ... حتی مضی لسبيله، جعلها فی جماعه زعم انی احدهم فیالله و الشوری ... ابن عباس نیز به فراست، این نیم کاسه زیر کاسه را دریافته بود... در آن وانفسای اندیشه سوز عزت شکن، عبدالرحمن دست به سوی علی دراز کرد، با تو بیعت می کنم، که بر کتاب و سنت پیامبر عمل کنی و از روی شیخین پیروی کنی، علی (علیه السلام) آخرین شرط را نپذیرفت و گفت: ... کتاب خدا، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، اجتهاد و آگاهی خودم و نه روش شیخین ... و عثمان پذیرفت و یک بار دیگر حق به مسلخ تزویر و ستم رفت و ذبح شد و «حق خلافت» پاس داشته نشد و «خلافت حق» سامان نگرفت. بنگرید: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۸؛ خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، ص ۲۶۶؛ فروغ ولایت، ص ۲۴۹؛ علی بن ابی طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، ص ۴۱۱ به بعد.
- ۲۶- آیا این کلام روشن گر این نیست که به روزگار شیخین، احادیثی نقل می شده است. اما چگونه احادیثی؟ روشن است؛ آن چه در تأیید دستگاه خلافت بود و در توجیه اعمال آن ها و در جهت پرکردن خلأ فکری جامعه، بدان گونه که حاکمیت روا می دانست، اسرائیلیات و ...؛ در همین مقاله اشاراتی بدین نکته خواهد آمد.
- ۲۷- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۶؛ منتخب کنز العمال (هامش مسند احمد بن حنبل)، ج ۴، ص ۶۴.
- ۲۸- همان، ج ۲، ص ۱؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۳۲.
- ۲۹- مسند احمد بن حنبل، ج ۴.
- ۳۰- وقعه صفین، ص ۲۲۰؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۱۰، ص ۳۵۲.
- ۳۱- الغدیر (به نقل از المستدرک، ج ۴، ص ۴۸۶)؛ الاسرائیلیات و اثرها فی التفسیر، ص ۱۵۱ (به نقل از احمد بن حنبل، همان، ج ۱۰، ص ۹۱).
- ۳۲- به همه این موارد به هنگام بحث از آثار منع تدوین، خواهیم پرداخت.
- ۳۳- المصنف، ج ۸، ص ۳۰۱ و ج ۱۱، ص ۳۲۸؛ اخبارالقضاء، ج ۱، ص ۸۳؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۷۹.
- ۳۴- الترتیب الدراییه (نظام الحکومه النبویه)، ج ۲، ص ۳۶۷.
- ۳۵- الصحیح من سیره النبی الاعظم، ص ۷۸-۸۰.
- ۳۶- الصحیح من سیره النبی الاعظم، ص ۷۸-۸۰.
- ۳۷- طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۱۸۹.
- ۳۸- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۵.
- ۳۹- اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۳۴۸.
- ۴۰- بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۹۶.
- ۴۱- الصحیح من سیره النبی الاعظم (به نقل از حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۲۸۸)؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۷۵.
- ۴۲- حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۴۹۶ (به نقل از الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۴۰).
- ۴۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵۳۴، ح ۱۹۰۱۱.
- ۴۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۰ به بعد.
۴۵. همان. ص ۶۰۳؛ السنه قبل التدوین، ص ۴۵۸؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۸۴.



- ۴۶- الجرح و التعديل، ج ۱، ص ۷؛ الاصابة، ج ۱، ص ۱۶۲.
- ۴۷- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱۰.
- ۴۸- از صحیابیانی که در سال فتح خیبر، اسلام آورد و به روز فتح مکه پرچم « خزاعه » را به دوش انداخت. وی به سال ۵۲ هـ ق. در بصره درگذشت ( اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۸۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۰۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۸۷؛ زعماء حول الرسول، ج ۲، ص ۱۳۸۸).
- ۴۹- الکفایه فی علم الروایه، ص ۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۰۹.
- ۵۰- الجامع لاحکام القرآن ( تفسیر قرطبی )، ج ۱، ص ۳۹؛ الموافقات فی اصول الشریعه، ج ۴، ص ۲۶.
- ۵۱- نک: مجله میراث جاودان، شماره ۱۱ و ۱۲ و ۳۳ به بعد، مقاله « تاریخ تفسیر ».
- ۵۲- تقييد العلم، ص ۴۹؛ جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۲۷۴؛ المصنف، ج ۱، ص ۲۵۷. در برخی نقل ها، جمله پایانی سخن چنین آمده است: « ... و الله لا اشوب کتاب الله بشی ابدأ ».
- ۵۳- همان.
- ۵۴- منهج النقد فی علوم الحديث، ص ۴۳.
- ۵۵- بحوث فی تاریخ السنه المشرفه، ص ۲۹۱.
- ۵۶- الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۵۹؛ بحوث مع اهل السنه و الجماعه، ص ۹۷؛ الاسلام عقیده و شریعه، ص ۴۹۲.
- ۵۷- تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۲، ( یونان باستان )، ص ۶۷۵؛ الطلاق فی شریعه السماء و قانون الارض، ج ۱، ص ۱۱۰؛ جهان مذهبی، ج ۲، ص ۶۰۲؛ بحوث مع اهل السنه و الجماعه، ص ۹۷ ( به نقل از فکر الدینی الاسرائیلی، ص ۷۹).
- ۵۸- الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۲۷ ( پاورقی چاپ اول )؛ بحوث مع اهل السنه و الجماعه، ص ۹۷.
- ۵۹- برخی از پژوهشگران به این باور عمر درباره ی سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تصریح کرده اند: تاریخ سیاسی اسلام ( تاریخ خلفا )، ص ۸۲.
- ۶۰- الاسلام عقیده و شریعه، ص ۴۹۲؛ السنه النبویه و علومها، ص ۱۸.
- ۶۱- تقييد العلم، ص ۳۴.
- ۶۲- المصنف، ج ۱۰، ص ۳۱۳ ( از جابر )؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۶.
- ۶۳- مجمع الزوائد و منبع القوائد، ج ۱۰، ص ۴۲۰.
- ۶۴- همان، ص ۴۲۱.
- ۶۵- همان، ص ۴۲۰.
- ۶۶- المصنف، ج ۱۰، ص ۴۱۹؛ تقييد العلم، ص ۵۲، و نیز ر. ک: جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۸۰۶.
- ۶۷- نقل های مختلف را بنگرید در: المصنف، ج ۱۰، ص ۴۱۹ به بعد و ج ۹، ص ۴۷؛ جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۸۰۵؛ النهایه فی غریب الحديث و الاثر، ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۸۲؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۴۱۹؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۶؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۷۸؛ حجیه السنه، ص ۳۱۷.